

آبی ناگهان

منصور خورشیدی

# همین پروانه

پروانه را گاهی  
فکرهای تو  
در چشم‌های من  
گاهی به عصر آفتاب  
می‌سپارد  
همین پروانه‌ها  
هلاک هوا که می‌شوند  
گورشان را  
بر شانه‌های باد  
بنا می‌کنند

## میان جستجو

سرشار از سپیده و باران  
و جنون جوانی  
رد گام‌های رفته  
با رعشه‌های مدام  
پُر می‌شود  
وقتی هوش بهار  
از کمال کوه  
بالا می‌رود  
تن به سلسله آفتاب می‌دهم  
با تاج تازه‌ی امواج

## امیر کودکی کوه

سایه به سایه  
مصیبت معصوم  
با کثرت دهان‌های درد  
به فواره‌های جوان  
کمال می‌بخشد  
آن گاه  
امیر کودکی کوه  
روی پروانه‌های سنگ  
لیلای دیگری  
مرده بردار می‌کند

## طیف سپید سایه

در آمدِ آفتاب، بی تاب  
جذبه های نام  
در نور ظهور می کند  
با طیف سپید سایه  
و راز لحظه به لحظه  
با سهم اندکی از ترس  
سیر نفسها  
در هوای بیگانه  
که میل هنوز را  
سیاه می خواند  
وسط سطرهای سپید

## رسم پرواز

در آسمان گریز  
دل می‌سپاری  
به سرود سینه  
در گشته‌های دلپذیر  
وقتی افسون بال و  
طلسم پرواز  
که می‌شوی  
آبشار بلند پَر  
رسم پرواز می‌کند  
روی تفکر باد

## بامن او

با من کبوتر و بال  
با تو پروانه‌های خیال  
با او این نام‌های بسیار  
آسان تر از نسیم  
در کتف باد  
خانه می‌کند  
ناگهان حس پرواز  
به سرعت ثانیه  
ضمیر مضطرب ما را  
در گودی شانه‌ها می‌نشانند

## بلندی‌های تعلیق

مرا نگاه برهنه  
بهانه بود  
تا بوی بهار را  
اندازه بگیرم  
برای تنی  
آبی‌تر از بهار  
در فرصت ناگزیر  
حال و هوای آخرینم  
روی ضلع سیزدهم ماه  
مهیا شد  
تا بلندی‌های تعلیق  
شکل عتیق شود



## طلوع دوباره

این ماه ماندگار  
از تبسم آفتاب  
با ثانیه از سال  
آویز می‌شود  
باز باران برگ و  
لبریز خنده‌ها  
پشت سیاه‌ترین  
سلطنت نور  
جنب گلستانه‌ی صدا  
با رعناترین لاله  
میان سبکترین آبی‌ها

## خورشید خنده ها

درکتفهای تو  
خورشید خنده ها  
تا دور دست عقربه  
تبعید می شود  
دانش راه اما  
تکرار خستگی را  
در تو فریاد می کند  
و  
بلوغ نفسها  
آرام از برابر  
روز می گذرد  
تا دیروز رفته در نفسهای باد  
شماره شود

## حضور ناگهان

فراسوی معناهای دور  
کوهستان حس  
خیمه بر  
دستهای تو میزند  
وقتی گیسوان باد  
میان طلوع مضطرب نور  
پراکنده می شود  
تا هوای بال  
بهانه از بهار بگیرد

## از جلوه های مست

عطر سریع نور  
از تپش میدانچه های مدور  
زیباتر از عزیمت تن  
روی تابوت گریزان وقت  
آهسته فرود می آید  
و ماه نهفته ی رگ ها  
پناهی در هوای هیچ می جوید  
و طنین حس با سکوت طبیعت  
آمیخته می شود  
آن گاه ستاره ای ازدور  
در اضطراب دقایق  
نور به فکرهای پراکنده  
می ریزد

## خلاصه‌تر از بهار

آن سوی آینه  
نیمه نخست صورت  
میان همه‌ی وقت  
گم می‌شود  
وقتی شانه‌های بسیار  
شکفته می‌شود  
در سیاهی گیسو  
تا روایت رازهای این سو  
خلاصه‌تر از بهار  
در نگاه عابر  
بنشینند

## رسم سایه ها

پشت منظره‌ی سیاه ماه  
سایه می‌گیرد  
ساحری که ابر پنهان  
در آستین خود  
رشد می‌دهد  
تا شکل نخستین آدم را  
ترسیم کند  
روی پوست پلک  
که تا هنوز  
بی‌رسم مانده است

## دهان حیرت

مطمئن از نگاه تو  
رازهای نگفته  
در دهان باز  
بسته از حرف می‌ماند  
روی سکونت خنده  
پشت پرده‌های باد  
میدانی از علامت و حرف  
کنار سنگ و خاکستر  
بلندترین تحول خاک  
شکل می‌گیرد  
از  
هوای حرف‌های نگفته

## هفت

با تفکر ناز  
نیاز به هفت گام  
تا رسیدن به نردبانی  
با هفت پله برای دیدن هفت آسمان  
و چیدن هفتاد ستاره  
از میان سیاره‌های بی نشان  
در گریز از جاذبه‌های مست  
وقتی تابوت تن  
دهان باز می‌کند  
از فراز سنگ  
که نور پراکنده می‌کند  
روی تابوت مردگان



## اتفاق ذهن

وقتی نگاه شیطان  
در بیابان کوچ  
فواره های گناه می ریزد  
پلنگ پیشانی  
روی پوست سقوط می کند  
از ترس خنده ها  
آن گاه صفی از نسیم  
با طعم ستاره  
روی دیده می روید

# بوسه بر اندام ماه

وقت رفتن  
به جنبش مار می ماند  
اندامی که به ماه  
بوسه می زند  
چیست روی گونه ها  
که تاب دیدن  
از توان آدم بر می دارد  
و شکار هیچ چشمی نمی شود  
همین رمنده ی آرام  
در نگاه آسمان

## هوش رمنده

نور به کرانه های دور می‌دهد  
این دل دیوانه  
که خیمه روی ویرانه  
نهاده است  
اینک، که هوش رمنده  
در تفکر بسته سقوط می‌کند  
بی کاروان همراه  
بوی باران روی تابوت مردگان  
با خواب هزارساله  
جنب مژه ها  
مصلوب می‌شود  
و حیرت فاصله‌ها  
میان دو نگاه  
پُر می‌شود  
از صدای آه

# همزاد کودکی

وحشت شبانه‌ی همزاد کودکی

هنگامه‌ی عبور

از مزارهای قدیمی

سمت گستره‌ی مهتاب

تند و با شتاب

وسعت نگاه مرا

با سپیده و ساده

بی تاب می‌نشانند

جنب هراس هر روزه

# در گیسوان بسته

هنگامه‌ی طلوع  
سایه، برابر صورت  
مات می‌شود  
هجوم نابرابر باد  
در گیسوان بسته  
حسرت درختان را  
بر باد می‌دهد  
و جنبش نسیم  
روی پنجره‌های بسته  
مست بوسه می‌شود

## چشم منتظر

سرخی خورشید

کنار گونه

خون می‌چکاند

با تکه‌ای از آسمان

که پرت می‌شود

پشت پلک‌ها

و

در عزیمت باران

بهار در چشم‌های منتظر

ترجمه می‌شود

با ابرهای تکه به تکه

## متن نگفته

همیشه در بطن حرف  
متن نگفته  
در دهان شاعر می ماند  
تا کی کسی بیاید و  
کلام نگفته  
از دهان شاعر را  
در بطن متن  
ادامه بگیرد  
شاید شعر نهان شاعر  
تصویر روشنی از بودن  
وسط استعاره های سیاه  
راهی باز کند  
میان آسمان

# هلاک همیشه

هلاک ماه  
می‌شود این نگاه  
در سطح ساده‌ی اشیا  
گسیو به باد می‌دهد  
این ترس ناگهان  
در هوای راه  
وقتی آسمان تو را  
حضور ستاره‌ها  
پُر می‌کند در فضا



## میان هفت و

در ادامه‌ی اعداد  
سراسیمه گم می‌شود  
جدول زمان  
میان هفت و هفتاد و نه  
چه سرزمین سپیدی  
که تن با زمزمه‌ی گیاه  
در طول راه  
رشد می‌کند  
و نبض لحظه‌ها  
میان شاخه‌های جوان  
می‌رقصد

# مثل سایه

بالتر از حاشیه ی رود  
خیال باران  
روی خلوت سنگ  
به خواب می رود  
هوای حاشیه بی رنگ  
در پشت شیشه ها  
گیسو به باد می دهد  
مثل سایه  
در سیاهی چشم

## شوق دیدن

حول هوای تردید  
پرسه می‌زند چشم  
کنار سرگیجه‌های بی وقت  
مثل شکوه گل  
در کتف نیلوفران  
اینک که نبض طبیعت  
حادثه در چشم‌های مست  
و سایه روی هزار آینه  
گسترده می‌کند  
با آه دمام  
در تبادل دیدن

# کودکی ماه

همیشه طنین ترس بود و  
سرعت سیاه نور  
فواره های جوان  
گام بر می دارند  
سمت کودکی ماه  
تا کمال افتادن را  
تجربه کنند  
وسط دواير در هم

# نازنین

تمام هستی  
در ظهر نگاه تو  
سقوط می کند  
بی هیاهوی ساده  
و عابرائی که ماه  
در شانه ها دارند  
چقدر کوچک است جهان  
و چه بزرگ این نازنین  
زیر گستره ی ماه  
روی سیاهی مهتاب  
لم می دهد

## صدای نرگس

ترانه‌ای وسط آتش و آب  
دیوانه‌ای که سایه  
به ماه می‌فروشد  
با تابه‌های خیال  
چشمی در آتش  
دستی در آب  
هلاک لحظه‌های خویش  
روایت دریا می‌کند  
وقتی با صدای نرگس  
می‌خواند

## سن رفته

خرداد یادها  
تفسیر دست و  
روایت گهواره هاست  
در تحرك تابوت  
نامی که حک می‌شود  
بر سنگ‌های لال  
اینک ستاره‌های کم سو  
که با حس بهار می‌رویند  
سن رفته را  
روی رفتار بی‌تحرك باد  
شماره می‌کنند

# استعاره های سیاه

روی صورت نسترن  
سرخ می نشیند  
استعاره های سیاه  
اکنون که تاج گل  
آراسته قیام می کند  
خوشا به حال ماه و  
ستاره های جوان  
که راه به سمت آسمان  
باز می کنند



## هجوم خزنده

اژدهای خزنده  
ترس در رگ ماه می‌ریزد  
وسط ستاره‌های گمنام  
ابرهای مهاجر  
آسوده از تکلم  
گوش به التهاب هوش  
می‌سپارد  
فراسوی سکوت

## بستر گیسو

راهی در نگاه باد  
باز می‌کنم  
برای دیدن شب‌نم و شاعر  
که سخت از تماشا  
جا مانده‌اند  
رنگ از علف  
عطش از آب  
و خیال از گل  
بر می‌دارم  
برای چشم  
تا در بستر گیسوان بلقیس  
بارگاهی بنا کنم  
برای سلیمان

# آن بالا

از کجا در نگاه تو می‌افتم  
روی دست‌هایی به شکل دعا  
وقتی بی‌تابی زمان  
روی ثانیه‌ها  
تاب می‌خورد  
آن بالا و  
از کجا  
روی زبان تو  
صف به صف حرف  
روی فکر باز می‌ریزد

# ریتم صدا

بُعد صدا در کوهستان  
بسیار دیر  
کمانه می‌کند  
تا ریتم کلام را  
معنا کنم برای تو  
پس، تا بهار آینده  
منتظر بمان  
هنگام، که فریاد شاخه‌ها  
با خواهش تن  
هم صدا شود

# جان جهان

جهانی زاده می‌شود  
میان چشم‌های خیس  
وقتی جان  
از زمین و زمان  
پر می‌کشد  
راه، چه کوتاه  
وسط دو نگاه  
دهان باز می‌کند  
برای تماشا

## عطر نهان

نافه روی سنگ می‌نشانند  
آهوی رمنده  
روی تپه‌های البرز  
وقتی بی‌حضور باد  
عطر نهان  
پراکنده می‌شود  
خاکستر سوخته  
از نفس پرنده‌ها  
هزار نافه  
در کتف کوه می‌کارد

## حیرت خاک

بوی یاس می‌روید  
با عطر تازه‌ی باران  
میان تَرَک‌های خاک  
فریاد می‌زند کویر  
بباران شب‌نمی‌را  
که صبح به انتظار آفتاب  
دهان باز می‌کند  
و چشمی که بی‌تاب  
پلک می‌گشاید  
تا میزبان اشک و  
شب‌نم شود  
هنگامه‌ی آه

# ماوراء

زیر باران مدام  
هزار دشنه، افراشته  
روی سینه  
نور به خلوت نا گاه می‌ریزد  
هول هوا  
از تن می‌تکانه  
تا نیمه‌ی دیگرم  
پرتاب شود  
آن سوی ماوراء



# کمند گیسو

گلدسته‌های گیسو  
در خیال من  
محو تماشا می‌شود  
تا چشم‌های بی‌فاصله  
طلوع عشق را  
طی کند  
دیوانه‌ای با پای باد  
می‌رقصد  
پشت بغض همیشه  
آنگاه رها می‌شود  
روی کمند گیسو

# سایه در آب

این سنگ‌های ساکن  
با نوازش دستان تو  
نفس می‌کشند  
هنگامه‌ی خزیدن  
میان رودخانه‌های دراز  
زیر انبوه درختان  
که سر در آسمان و  
سایه در  
آب دارند

# گریز خزه از سنگ

کنار دره‌های دراز  
با نگاه باز  
هزار خزنده‌ی بی‌درنگ  
روی دوایر امواج  
دهان باز می‌کند  
سمت عقربه‌هایی  
که منتظر آفتاب  
نشسته‌اند

# ابر گریزان

رگ میزند  
ابر گریزان  
به خرمن ماه  
با سرخی مدام  
از تب آفتاب  
در گونه های مقدس  
اینک که ققنوس بیقرار  
بال به ریشه ی آتش میسپارد  
هنگامه ی بر خاستن  
از دل خاکستر

## خیمه روی هوش

از من سوم  
همزاد رمیده ام  
حروف نام را  
در خطابه‌ی پیامبران می‌خواند  
مجنون پریشان کدام قبیله‌ای  
که خیمه روی هوش می‌زنی  
آن گاه نیمی پَر  
نیمی پرنده  
روی صخره‌ها  
پرواز تازه  
آغاز می‌کنی

# وادی هفتم

سیزده بادیه  
از آب تا عطش  
فاصله است  
وادی هفتم این راه  
به خانه ی کدام رسول می‌رسد  
که عطر گیسوانش  
مرا مست دیدن می‌کند

# جنون باد

تنهایی تو آن سو  
تاب می‌خورد  
در زلالی مهتاب  
و راه های بسته به راز  
دست به گیسوی باد  
می‌برد اما  
باران بی امان  
جهت رفتن را تا همیشه  
در خیمه‌های خراب  
گم می‌کند

# معیار بودن

به گریز بی پایان  
سمت بی نشان  
تن می‌سپاری  
در جستجوی حضور  
هوش به آسمان  
آغوش به رودخانه‌های دراز  
سفر پیوسته  
اگر می‌خواهی  
بدان که معیار هست  
شکل دیگر است



# چشمان پرشکوفه

(۱)

بهشت چشمان اش  
پر از شکوفه بود  
وقتی بادهان نسیم  
پرندگان را  
به الفت بهار میخواند

(۲)

هوای سبز علفها  
زیر باران نا به جا  
این جا و هر جا  
تیره می‌نشینند  
در چشم‌های تماشا

(۳)

اندام خسته

به آب می‌سپارد

این ستاره‌ی در راه

که از بی راهه‌ی پروانه‌ها

می‌آید

به کوهستان این جا

(۴)

حیرت ناگهان  
شبیه چشم  
روی سطرهای سپید وقت  
ورق می‌خورد  
جنب کمانه‌های رنگ  
وقتی، زلالی مهتاب  
در آب می‌رقصد  
گونه، گل می‌شود  
از تماشای آب

# رقص روی زبان گل

دایره می‌زند  
رگ نهان در من  
تاب می‌خورد  
پلک ماه  
روی نگاه  
فریاد می‌شود  
هجای بلند نام  
در شعرهای شبانه  
وقتی صدای تو کوتاه  
روی زبان گل می‌رقصد

# پرک پنجم

از پرک پنجم ستاره  
خیز بر می‌دارد  
هوای بخت پریشان  
تا آسمان  
در نفس‌های باد  
ارتفاع نگاه  
خواب آشفته را  
پرواز می‌دهد  
روی گونه‌ها

# بارگاه نهان

چندین فرشته‌ی معصوم  
به زمزمه از نام  
تا بارگاه نهان  
در هوای تو می‌چرخند  
این جا، هوای زمان  
حسرت به آسمان  
می‌نشانند  
اما دهان تو  
از تبرک این نام  
بوی باران می‌دهد

# خواب آشفته

صحرا صحرا، لاله  
خون رگان قیس را  
شماره می‌کند  
وقتی به تمنای بیابان  
تن می‌دهی  
خواب آشفته‌ی لیلی  
بوسه‌های سرخ نثار پرنده می‌کند  
در دست‌های دیوانه



# امتداد آب

چندین ستاره‌ی کوچک  
در امتداد آب  
هجای رفتن را  
میان زمزمه‌ی رود  
به حافظه‌ی باد می‌سپارد  
آن گاه اندکی نور  
از پلک‌های خسته  
بر می‌خیزد  
روی مناره‌های قدیمی

# عریانی راه

تا سرخی نگاه  
از پشت پلکها  
بستر تازه باز کند  
برای دیدن  
دستان تو آرام  
با آسمان پیوند می‌خورد  
و دل در هوای کوچه  
جغرافیای درد را  
روی عریانی راه  
می‌ریزد

## همزاد نفس‌ها

همزاد تو  
در خیال گل  
خانه می‌کند  
جفت چشم‌هایی که جادو می‌شود  
جنب هیا هو  
هنگامه‌ای که آتش  
گسترده‌تر از جوانه‌های حس  
پاییز کودکی‌ات را  
ورق می‌زند  
میان آسمان سیاه

# نبض ماهی

تب تند آب  
با دایره‌ها منور  
چشم نهان  
میان شن  
باز می‌کند  
حباب در امتداد باد  
شکل آه می‌شود  
آن گاه تلنگر باران  
آب تمام دریا را  
با نبض تند ماهی  
خواب می‌کند

## صبح بی‌صدا

دستان افراشته  
بی فاصله از ماه  
شوکت شبانه را  
به تکرار زخمه‌ها  
ترانه می‌کند  
کنار شکوفه‌های معلق  
و هوش‌کنگره‌ها  
طلسم‌ت‌نا را  
می‌شکنند  
دمدمه‌های صبح بی‌صدا

# صدای پر

مرگ ستاره در آسمان  
سنگین‌تر از  
خواب ماهی  
در خاک است  
اندکی هوا  
می‌خواهم  
تا دل به کبوتر و  
تن به صدای پر بسپارم

# خواب آب

به خواب آب  
نگاه کن  
چه افت و خیز غریبی  
درون پنجره جاریست  
اینک رستاخیز مردگان  
صدای (( یاسین ))  
گیسوی عبارت را  
حلقه درگلوی آدم  
می‌کند  
به وقت رفتن

# وداع      هنگامه‌ی

دیوانه‌ای زبان گشوده  
در نفس باد  
هنگامه‌ی وداع  
بوی نسترن‌های مست  
میان حیرت بیابان  
پرت می‌شود  
وقتی ایثار سریع دست  
روی رگان بیگانه  
از هوش می‌رود



## پرسه زدن روی سطرها

شاعر

غریبانه میرقصی

روی تفکر باد

حجاب از هجا بردار

تا واژه‌ها

نفس تازه کنند

وسط سطرهای موازی

پرده از هوا بگیر

وقتی

در هوای شعر

پرسه می‌زنی

شاعر

# هوای نیاز

ترس اضطراب  
از پله‌های بلند باد  
بالا می‌رود  
و حیرت آن  
ناگهان به تقدیر تن  
طعنه می‌زند  
وقتی جان آشفته  
میان فضا  
رها می‌شود  
از بلندی بالا  
تا سر به آسمان بسپارد

# رابطه های بی ربط

(۱)

در شیب آبشار  
حیرت روی لبان  
جهان رابطه  
شکل آبهای فراری  
از فاصله می افتد  
وقتی هوای پریدن  
اطراف حیات را  
از گور پُر می کند

(۲)

پُر می‌شود  
فاصله‌ی دو شئی  
از تصادم در هم  
خالی میان همه  
تاب می‌خورد سر  
با روح آشفته  
کنار پیکر

(۳)

ساحل فریاد می زند  
رد پای رفته  
در من سنگین است  
میان آمد و شد  
فقط، ماه پوست می اندازد  
اندازه‌ی چند برابر گام  
که آرام می‌گذرد از من  
در جای خالی ساحل

(۴)

ترس از تن

مثل پرستوهای در پستو

جوانه می‌زند وحشت

در خانه‌های قدیمی

آنگاه هم نوایی تمنا و ترس

سنگر می‌شود

برای نفس‌های مست

با شیشه‌ی رمنده اسب

در بیابان بی‌چرا

# خلاصه‌ی مرگ

هندسه بیابان  
فریاد عطش را  
در عابر بیدار می‌کند  
آن گاه افسانه‌ی رود  
با تبار باستانی‌اش  
آفتاب را در کویر می‌نشانند  
و دشت  
خلاصه‌ی مرگ  
می‌شود

# منصور

هجای دوم منصور  
رستاخیز مردگان  
اسرافیل زنده  
با گذر آسان  
از میان زندگان  
هجای اول نام  
حذف - من -  
در تمنای آرام  
که سخت آسان  
از آن می‌گذرم



# در آسمان جهان

به هیئت پروانه های مهاجر  
خورشید شعر  
از کدام سمت آسمان  
می آید

تا یک ثانیه زیر سایه  
آمد و رفت هجا را  
در کتابهای کهنه  
پیدا کنم

کلماتی از جنس سفال  
که لال درون خاک  
خانه کرده اند  
در جستجوی همیشه  
کشف نام می کنم  
برای کلمات بی جان  
در  
آسمان جهان

# بی سنگر و سوار

زهر در شکاف سینه  
زهره می شود  
از رگان بریده  
نبض به مرگ می سپارد  
اسفندیار خفته  
در آغوش خاک  
درگیر و دار سنگر و خنجر  
اسبان بی سوار  
شیهه می کشند  
جنب ازدهای خفته

## زخم صبح

روی پوست مار  
از هوش می‌رود  
خورشید شامگاه  
پُر می‌شود  
فاصله های دراز  
از ستاره های در راه  
سقوط می‌کند ماه  
در اجابت نگاه  
می‌گریزد مردانی  
با شناسنامه های سیاه  
که زخم صبح  
پشت بازو دارند

## سایه های سیاه

همه‌ی باران  
با تنین ساده  
پشت پنجره  
مجاب می‌شود  
وقتی کلاغان  
بی سایه سراغ همسایه می‌روند  
باد در هوای دیگر  
به نیت آب  
قیام می‌کند  
تا حنجره‌های خسته  
سکوت را  
به شب بسپارند

## صدای جمع

پنجاه بهار  
در پنجه‌ی زمان  
وزن شدم  
تکه‌های تفکر  
به شیوه‌ی تقدیر  
بسیار دیر آمد  
با طرحی که نیمی ماه و  
نیمی صدای جمع  
در آینه پهن می‌شود

# مراحل تکوین

بسیار اندک  
اما منتشر  
میان قرن  
سیلاب واژه‌ها  
در من بزرگ می‌رویند  
مثل نام  
میان باستانی‌ترین اجسام

# قیامت و اژه‌ها

در قامت تو  
قد می‌کشد  
حقیقت اشیا  
و لال می‌نشینند و اژه‌ها  
سنگین می‌شود  
حنجره از زخم نفس‌ها  
کیست که فرزاندگی را  
هنگامه‌ی سقوط  
در فراز آسمان  
فریاد می‌زند

# و راه با . . .

و راه با من می‌رفت

شکل آب

از رگ برگ

سمت قله‌های قدیمی

با پرچم افراشته

به رنگ مات

هیئات، فتح جهان

حکایت طوفان

بود



# حتای درون

پیکر بی‌کران  
درخت و من و حتای درون  
و  
شیارهای خیال  
نشسته در پیشانی آسمان  
آنگاه تاکید ناگهان  
برخیز، افقی از ماه  
فاصله بگیر  
تا سایه‌ها با قامت تو  
عمود شوند

# رویا

بهار در نوک انگستانم  
می‌روید  
زمان در رگان من  
رویای سپید را  
به ایمان خاک می‌سپارد  
شبی که شعر  
به اشارت انگشت  
روی گونه‌های تو  
می‌ریزد

# هوای راه

فکرهای مات  
در سینه‌های دیوانه  
کات می‌شود  
اما  
عطر کلام تو  
در گیسوان باد  
حلقه به حلقه  
فرصت‌های رفته را  
سمت هوای راه  
پرواز می‌دهد

## درک مبارک حس

مستانه پَر می‌کشد  
بغض تو از زیر پلک‌ها  
پُر می‌شود  
فضای دو چشم  
از هوای ماه  
اکنون سکوت  
در بال کدام پرنده  
غروب شاعر را  
در طول راه اندازه می‌کند

# تب و تاب

ضربه‌های نبض  
تند می‌تپد  
در ابتدای بهار  
تب از تپش شکوفه  
بالا می‌رود  
سر گیجه سهم من  
جنب جوانه‌های جوان  
که از زمستان سرد برخاسته‌اند

# خنده با دهان مرگ

دیوانه می‌کند  
مرگ را، نور تن تو این جا  
این گونه که شب  
با دهان سپید می‌خندد  
در جستجوی تو  
کی؟ گونه به باد می‌دهد  
و نور به آفتاب  
تا خواب مسافر  
در غربت راه  
با صدای بال  
بیدار بماند  
بالای لانه‌ها

## ضلع چندم

از ضلع چندم چشم  
طلوع می‌کند  
نسترن های وحشی  
که در آستانه ی بهار  
مستانه می‌رویند  
وقتی گیسوان توسرخ  
سفیدی علف را  
به گریه می‌خواند

# آرامش آب

آشوب دشت و  
یال اسبهای رمنده  
پریشانی باد و  
حکایت دریا  
سفر از کدام برکه  
آغاز کرده ای  
که طغیان رود  
به آرامش آب  
تکیه می‌زند



# اسطوره ی آتش

پیامبران پنهان  
آتش در حاشیه می اندازند  
عصیان باد  
اسطوره ی نگاه تو را  
در هم می ریزد  
آن گاه اندکی از معرفت  
متن دشت را  
نقطه ی دیدار می کند

## اضطراب خط

تکلم لحظه با آب  
و خواب عقربه در خاک  
از کتف های تانی  
با ریشه های جهنده  
اتفاق می شود  
در سطح ساده ی اشیا  
هلاک ثانیه  
در اضطراب خط  
کفن ازسپیدی چشمان تو می سازد  
میان حیرت دیدن

## شب‌نم نشسته در تاج آفتاب

کثرت سال‌ها در گذر  
پل می‌شود  
سنگین و راست  
خم می‌شود تمام تو در باد  
با شب‌نم نشسته در تاج آفتاب  
اندکی پیش از سپیده‌دم  
با خیمه‌های افراشته  
روی واژه‌ها  
پایین‌تر از صف‌گیسو  
با خال سرخ بیابان و  
رد گام غزالان  
و بوسه‌ای که آسمان را  
آبستن می‌کند

# رقص شیطان

وارث قرن‌ها سکوت  
پشت پلک‌های خسته  
آرام می‌نشینند  
در چشم‌های بسته  
شقایق در دشت و  
نرگس در آسمان  
نیلوفر محال  
جستجو

از چشم می‌گیرد  
آن گاه ترانه‌ی تنهایی  
شور موج را  
در آب می‌ریزد  
جنب معبد متروک

## شقیقه ، شک همیشه

اسطوره‌ی هزار یوسف  
در پلک منتظر  
خاک را در ذهن آفتاب  
می‌ریزد  
با عطر خزنده‌ی آب  
کنار شقیقه ، شک  
میان ماه ، آه  
جهان در گام آهو  
آرام می‌نشیند  
تا از سرزمین کنعان  
هزار چشم تازه  
بروید

## هجای دوم آدم

حضور خلوت رنگ  
میان خواب پریشان  
همین دقایق آخر  
نفس گشوده به باد و  
هراس خاکستر  
و آب های نهان  
در شگفتی امواج  
ظهور می‌کند اکنون  
میان روح جهان  
در هجای دوم آدم

## طلوع حیرت

انزوای عطش  
در تخیل خاک  
رفعت آفتاب  
روی ساقه‌های جوان  
طلوع حیرت  
در خلوت سحر  
با شتاب به حاشیه  
می‌رود  
روزی که شرم  
از هیاهوی نور  
سرخ روی سنگ  
می‌نشیند

# باران بی قرار

بوی باران  
در هوای درختان  
عطف نگاه تو را  
پَر می‌دهد  
کنار هواهای در هم  
وقتی، باران بی قرار  
بی سایه در سکوت  
طلسم تنها را  
به باد می‌دهد  
در چشم‌های تماشا



## حس ریشه

به حس ریشه و  
آشوب برگ‌ها سوگند  
کمی پرنده و  
تصویر دست و  
اندکی پرواز  
برای من کافی است

# نقره های نسیم

شب همیشه  
دهان گشوده  
به باران، به نقره های نسیم  
سکوت سایه  
سپیدار می شود در آب  
مرور مرگ اگرم بود  
هوای حادثه بی جا  
کنار دست تو  
آویز می شود  
تنها

# امضای آب

حیرت دشت  
به امضای آب  
معنا می‌شود  
در جشن قطره‌ها  
و  
شب‌نم شبانه  
متن کبود خاک را  
در بستر بهار  
دیوانه می‌کند

## سیاه خفته

با چشم مار در کمین  
زخمه از آسمان میزند  
سیاه خفته  
در  
اندوه خاک  
نبض آب را بگیر  
مرا میان آینه  
تکثیر کن  
زیرا، نفس یوسف  
در من می‌روید

## لبخند دشت

طرح ساده‌ی یک گل  
با جلوه‌های جدید  
لبخند دشت را  
سپس زمستان مست  
می‌شکند  
تا هوش علف  
در صدای باد  
بهار دوباره  
میان چشم‌ها  
بنشانند

# بهار خفته

به عصمت آیینه‌ها سوگند  
که شکوفه‌های خسته  
بلوغ خود را  
در چشم‌های بسته  
می‌جویند

این جا، میان دشت  
در خیال گل  
سقوط می‌کند  
تنهایی عظیم برگ و  
بهار خفته  
در آغوش آسمان

# طلسم افسون

این جا  
بازوی نور و  
بازی کودکان  
پراکنده می‌شود  
با ترانه هایی که -  
بوی سلیمان دارد  
و طلسم افسون  
در گیسوان بلقیس  
می‌ریزد

# جلوه های باد

روی سیلاب های بلند خاک  
دماوند در قامت تو  
قد می کشد  
در ظهر سایه ها  
با سلسله ی بهارهای پیایی  
در میان دستهای تو  
سیل می شود  
بی اعتنا به جلوه ی باران



# میان فاصله

خاتون نشسته  
روی تپه‌های سیاه  
کنار اندکی از ماه  
تا بخت خود را  
میان فاصله‌ها  
سپید بخواند

# شکوه بنفشه

مدال من در تاج تو  
سر شار از سکوت  
و باز تاب صدا  
سایه به شکوه بنفشه  
می دهد  
بی تابی رگان سیاه  
از رنگهای سفید

# خاک سرخ

اسطوره‌ی پرواز  
میان انگشتان  
شکل می‌گیرد  
روی خاک سرخ  
با تپه‌های تنیده  
به عطر بنفشه‌ها  
که در جستجوی بوسه  
میان دره‌های خفته  
مردد مانده‌اند

# حکمت دیده

مست تازیانه‌های باد  
در هوای هرگز  
جست می‌زند  
همین دم آخر  
و تابوت آراسته  
در وسعت سکوت  
معلق می‌نشینند  
روی حکمت دیده

## حسرت مضاعف

تصویر خفته روی ماه  
کبودی پراکنده  
در بال‌های سپید  
شماره‌ی نفس‌هایت  
شب را به حاشیه می‌برد  
و حسرت مضاعف  
در بال پرستوها  
آب می‌شود

## شب گیسو

نوزاد خواهران عصر  
می‌تکندم میان جهان  
کبوتران حوصله  
پیوسته در دقایق تنگ  
با امتداد باد  
تخیل آسمان را  
ورق می‌زنند  
صف به صف  
صورت هوا  
روی ماه لبریز از سخاوت  
محو می‌شود

# کنار کولی ها

(۱)

طلوع بلند گلدسته ها  
کوتاه می‌نشینند  
روی کتف کبوتران  
در آستانه "أمن يُجیب المضطر إذا  
دُعا"  
پراکنده می‌شود  
روی مناره ها  
آن گاه سلطنت تن  
میان دو سپیده  
گور خود را  
میان گورستان  
گم می‌کند

(۲)

تجلی تبعید  
برابر نیل  
آرامش نهفت آب را  
کنار اهرام  
در هم می‌ریزد  
و صبح جستجو  
با حیرت هفت بادیه  
در یال اسبان نجیب  
می‌رقصد



(۳)

فواره‌های سرخ نور  
برخاسته از کوه طور  
سینه‌ی سینا را  
شقه می‌کند  
در چشم کوه  
جنب جماعت بی‌نشان  
که طوفان عظیم در چشم‌ها  
و آهن داغ  
در دست‌ها دارند  
با تاج سرنگون  
کنار کولی‌ها

(۴)

بار انداز هفتم  
منزل به منزل  
بی تمنای کاروان  
از قبیله ی بی نام  
آن سوی آسمان  
گریختم  
"والصافات صفا"  
رج به رج صدا  
زمزمه ی ستارگان بود و  
اساطیر اولین  
برابر نگاه

(۵)

هلاک می‌خواهدم  
اضلاع شکسته  
روی صلیب ساکت  
کنار سنگ و ستاره  
قد می‌کشد  
جنب افق  
آسمانی که هوش  
میان شقایق‌های لال  
پراکنده می‌سازد

(۶)

رقص تند علف  
در سینه‌ی کبود کوه  
بی اعتنا به رنگ  
رویای نیمه جان پرنده  
فراز آب  
شکوه کولی‌ها  
در هوای خاکستر  
تابوت مردگان را  
روی آینه  
تصویر می‌کند

(۷)

تصویر درخت  
معنای برخاستن را  
در پرانتزهای بسته  
می‌خواند  
ناگهان هوا  
در ذهن آفتاب  
با صدای سپیده دم  
زاویه های درهم خواب را  
با صدای آب می‌شکند  
دایره های بیداری  
با سرعت خاک  
روی حافظه  
خط می‌اندازد  
و مرگ با بال های سیاه  
اندیشه ی جهان را  
فلج می‌کند

(۸)

از ویرانه‌های نهان  
سمت قبیله‌های فرو دست  
ماران سپیده دم  
شکل تازیانه‌های درهم  
در پشت اسبان رام  
میان بیابان  
وقتی ابرهای حامل  
کنار کولی‌ها  
آتش در آب می‌اندازد

(۹)

کولی‌ها می‌رقصند  
با خنده‌های خمیده  
روی پندار خاک  
تا پرندگان مهاجر  
کوچ نخستین را  
به آهنگ راه  
روی تفکر ماه  
آغاز می‌کنند

(۱۰)

ناگهان هلال  
پشت تپه‌های سیاه  
وسعت دشت را  
روی تخیل سنگ  
می‌نشانند  
بانوی آب  
دایره در دایره  
همراه دختران کولی  
آب را لب آفتاب  
می‌رساند



(۱۱)

اینکه، شتاب عصر  
نفس بریده  
سقوط می‌کند  
خرداد هفتاد و هفت  
شادمانه می‌رقصم و  
نبض هستی را  
به کودکان کولی  
دیگته می‌کنم  
روی آخرین سطر زندگی

# ترس از خود

(۱) می‌ترسم

باران ببارد و  
پنج کودک نشسته  
در آستانه‌ی درگاه  
هیبت هوا را  
با شانه‌های شکسته  
روی نقشه‌ی بی‌نام  
امضا کنند

(۲) می‌ترسم  
کلمات کوچک  
قانون رفتن را  
از رود بگیرند و  
تن به تقدیر خود  
بسپارند  
و آسمان را  
با نام کبوتران  
سیاه کنند

۳) می‌ترسم

که ترس روی آینه  
هلاک شود و  
هزاران هجای کوتاه  
عطر دریا را  
در هم بریزند  
رو به روی پنجره باز

۴) می‌ترسم

سفر کنم و سنگ

اندوه صخره‌ها را

روی پندار پرنده

سنجاق کند

و ترازنامه‌ی دشت

عظیم تر از دریا

نبض تمام هستی را

به منشور کف

بسپارد

(۵) می‌ترسم  
هراس نخستین  
زیر پوست ماه  
اتفاق شود و  
شانه های جوان  
جسارت خنده های سرد را  
در استخوان من  
بترکانند

۶) می‌ترسم  
زخم حنجره  
روی دهان سرخ  
بریزد و  
هوای گریز  
در ضیافت مرگ  
بسته بماند  
و جهنم درد  
در رگان من  
هندسه‌ی ترس را  
روی آینه  
تکثیر کند

## وقتی ترس روی هوای مست می‌رقصد

-۱

هر بار که حرص دیدن  
در پلک‌های من  
بیدار می‌شود  
برهنه می‌گریزد  
نگاه تو  
در حاشیه‌ی تن



-۲

همیشه لحظه‌ی آخر  
وقتی از کنار تو بر می‌خیزم  
با هوای تو می‌افتم  
کنار عقل  
و عصب لرزنده  
کنار دست تو  
از هوش می‌رود

## از فکر های باتو

-۱

بیگاه و گاه فرو می‌ریزد  
تحرک بی وقت صاعقه  
روی مدار فکر  
جووانی رفته که نه  
جنون تازه جووانه می‌زند در جان  
و جان که جووانه از جنون مانده  
رشد می‌دهد  
در اندام پیر  
چه اندازه دیر  
حرکت بی وقت را  
طی می‌کند  
وسط سال‌هایی که  
سایه، سیاه  
در مدار فکر می‌چرخد

-۲

دل بسته ام به گور  
به مردگان دخمه بی نور  
به حیات سیاه  
دیر گاهی که ستارگان  
رمیده از آسمان و دیگر  
روی گور مردگان نمی ریزند

-۳

چیزی تازه در من می‌جویند  
فکرهای بی وقت  
وقتی هجوم می‌آورند  
گریختن نمی‌توانم  
ماندن اما بهانه می‌خواهد  
عبارتی از نگاه تو  
به عاریه بر می‌دارم  
که پنهان خود را  
در پرده‌های تو بنشانم  
تا حدیث ماندن را  
ترجمه کند

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.